

# ایینه پژوهش

سال سی و چهارم، شماره پنجم  
آذرودی ماه ۱۴۰۲  
ISSN:1023-7992

دوماهنامه نقد کتاب، کتاب شناسی و  
اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی

۲۰۳

۲۰۳

دوماهنامه  
آینه پژوهش

سال سی و چهارم، شماره پنجم  
آذرودی ماه ۱۴۰۲

## Ayeneh-ye- Pazhoohesh

Vol.34, No.5 Dec 2023 - Jan 2024

A bi-monthly journal exclusively  
review & information dissemination

203

dedicated to book critique, book  
in the field of Islamic culture

چاپ نوشت (۱۰) | نسخه شناسی مصاحف قرآنی (۱۷) | تکفیر اهل قبله بین نفی و اثبات | نسخه خوانی (۳۶) | مثل های مشترک فارسی و عربی رایج در سوریه | سلطان احمد جلایر و سلطان سخن، سعدی | طومار (۲) | نامه علامه محمد قزوینی به نشریه سلفی | هورقلیا در حکمت متعالیه | نوشتگان (۴) | نسخه نویافته رباعیات اوحدالدین کرمانی | فواکه البساتین اثر حاج میرزا محمد طهرانی | رباعی «کم گوی و به جز مصلحت خویش مگویی...» از خواجه نصیرالدین طوسی نیست | عهد کتاب (۲) | به مناسبت انتشار جلد پایانی دایرة المعارف تشیع | اسطوره بخارا | تأملی در مقاله «بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم حجت الاسلام والمسلمین محمد علی کوشا» | نکته، حاشیه، یادداشت

اعتبارسنجی «النساء نواقص العقول»  
در نهج البلاغه

پیوست آینه پژوهش |

مجموعه علمی جلد ۱۰ | نشریه سلفی | هورقلیا در حکمت متعالیه | نوشتگان (۴) | نسخه نویافته رباعیات اوحدالدین کرمانی | فواکه البساتین اثر حاج میرزا محمد طهرانی | رباعی «کم گوی و به جز مصلحت خویش مگویی...» از خواجه نصیرالدین طوسی نیست | عهد کتاب (۲) | به مناسبت انتشار جلد پایانی دایرة المعارف تشیع | اسطوره بخارا | تأملی در مقاله «بررسی و نقد ترجمه قرآن کریم حجت الاسلام والمسلمین محمد علی کوشا» | نکته، حاشیه، یادداشت

پرتال  
دوماهنامه  
آینه پژوهش



Jap.isca.ac.ir

# سلطان احمد جلاپرو سلطان سخن، سعدی

فرزاد ضیائی حبیب آبادی

پژوهشگر متون کهن فارسی

| ۱۲۳-۱۴۵ |

Sultan Ahmad Jalayir and Sa'di, the King of Speech  
Farzad Ziaei Habibabadi

**Abstract:** Sultan Ahmad Jalayir (759-813 AH) is among the art-loving and art-supporting rulers who governed this land. Besides his patronage of great artists, he himself engaged in certain areas, notably his profound interest in poetry, resulting in a comprehensive divan spanning seven volumes. Examining this divan reveals Sultan Ahmad's familiarity with the works of other poets. One such poet is Sa'di, whom Sultan Ahmad extensively acknowledges in his verses, and the impact of this acknowledgment can be gleaned from Sultan's divan. In this article, we explore Sultan Ahmad Jalayir's influence from Sa'di.

Keywords: Sultan Ahmad Jalayir, Sa'di, Interaction, Patronage, Poetic Relations, Influence.

چکیده: سلطان احمد جلاپرو (۷۵۹-۸۱۳ق) از جمله پادشاهان هنردوست و هنرپروری است که برای سرزمین حکم رانده‌اند. اما وی علاوه بر هنردوستی و حمایت از هنرمندان بزرگ، خود نیز در برخی زمینه‌ها دستی بر آتش داشته است؛ مثلاً علاقه او به شعر آن قدر بوده که دیوانی مفضل، در هفت دفتر، از خود به یادگار نهاده است. بررسی این دیوان نشان می‌دهد که سلطان احمد با اشعار شاعران دیگر نیز آشنا بوده است. یکی از این شاعران سعدی است که سلطان احمد در سروده‌های خویش توجه بسیار به شعر او می‌داشته و آثار این توجه را از خلال دیوان سلطان می‌توان دریافت. ما در این مقاله به اثرپذیری سلطان احمد جلاپرو از سعدی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه: سلطان احمد جلاپرو، سعدی، تضمین، استقبال، مناسبات شعری، اثرپذیری



سلطان احمد بن شیخ اویس بن حسن ایلکانی که بیشتر به سلطان احمد جلاير شهرت دارد به سال ۷۵۹ ق بزد، به ۷۸۴ ق بر تخت سلطنت نشست و به سال ۸۱۳ ق به قتل آمد. قطع نظر از جنگ و گریزهای بسیار و کشاکش‌های بی‌شمار که در کارنامهٔ عموم سلاطین، مزبور است، سلطان احمد جلاير به پاره‌ای از علوم و فنون نیز آراسته بود. از جمله در علم نجوم دستی داشت و به موسیقی چندان علاقه مند بود که عبدالقادر مراغی، نابغهٔ موسیقی دوران، ندیم و همدمش بود. جز این، طبعی موزون نیز داشت و مرتکب منظوماتی نیز می‌شد. در مقاله‌ای که پیش از این در باب مناسبات شعری میان سلطان احمد و «حافظ» نگاشته‌ام و در همین مجلهٔ آینهٔ پژوهش به چاپ رسیده، آورده‌ام که اتفاقاً حضرت سلطان بسیار هم پرگو و پرچانه بوده‌اند، چنان که دیوان وی که اخیراً یافته و چاپ شده، شامل حدود یازده هزار بیت، از قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، ترجیع بند، قطعه و... است.<sup>۱</sup> البته سروده‌های سلطان احمد، اغلب، منظوماتی بارد و نازل قدر است و انواع عیوب لفظی و معنوی در دیوان پربرگ وی موج می‌زند، اما از بررسی همین دیوان معلوم می‌شود که سلطان احمد با اشعار شاعران پیشین و معاصرش انس و الفتی داشته است. سخن‌سرایی که مارد پایشان را در دیوان سلطان یافته‌ایم عبارتند از رودکی، فرّخی، عنصری، ظهیر فاریابی، خاقانی، انوری، سنایی، نظامی، کمال الدین اسماعیل، عراقی، عطار<sup>۲</sup>، سعدی، حافظ، کمال خجندی، خواجوی کرمانی و سلمان ساوجی. البته با جستجوهای بیشتر ممکن است نشانی از شاعران دیگر نیز در این دیوان به دست آید. هم‌چنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که سروده‌های سلطان احمد، پس از حافظ، ظاهراً بیشترین ارتباط را با شعر سعدی دارد. ما، در این مقاله اثرپذیری‌های سلطان احمد جلاير از سعدی را نشان خواهیم داد، اما پیش از آن باید یادآوری کنیم که منظومات سلطان حقیقهٔ نقدی است کم‌عیار و این مطلب نزد هم‌عصران وی نیز مشهور بوده و اتفاقاً به سمع خود آن حضرت نیز رسیده بوده است.<sup>۳</sup> بنابراین اثرپذیری‌های وی از سعدی صرفاً جنبهٔ صورت‌گرایانه دارد. این موارد را می‌توان در دو گروه «کلمات و ترکیبات» و «وزن، قافیه و ردیف» دسته‌بندی نمود.

## الف) کلمات و ترکیبات:

در دیوان سلطان احمد کلمات و ترکیباتی هست که آن‌ها را از سعدی وام کرده. سلطان در این

۱. حافظ و سلطان احمد جلاير، فرزاد ضیائی حبیب‌آبادی، آینهٔ پژوهش، سال ۳۳، شماره ۶ (پیاپی ۱۹۸)، بهمن و اسفند ۱۴۰۱، ص ۱۴۱ - ۱۶۴.

۲. هفت‌پیکریا دیوان سلطان احمد جلاير، به کوشش دکتر علی فردوسی و دکتر ساناز رجبیان، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۴۰۱.

۳. مصححان نوشته‌اند: «... موضوع ارتباط میان شعر سلطان احمد و عطار نیازمند پژوهشی «ژرفنده» [کذا!] است» (همان، ص ۲۸۲).

۴. در سخن، کم‌عیار خواندم / کمتر از طور خویش داندم (همان، ص ۶۲۲).

حوزه، حتی‌گه یک مصراع کامل از شیخ اجل را تضمین نموده است:

- سلطان: صنع حق در نظر چهره زیبا بنگر  
«خوب رویان جفا پیشه وفا» رحمت را (کذا)  
(ص ۳۳۹)
- سعدی: «خوب رویان جفا پیشه وفا» نیزکنند  
به کسان درد فرسوتند و دوا نیزکنند  
(ص ۴۴۹)۵
- سلطان: سعادت به دست خردمند نیست  
ظفر کان قرین سعادت بود  
«سعادت به بخشش‌ایش داور است»  
«نه در چنگ و بازوی زورآور است»  
(ص ۳۵۵)

دو مصراعی که زیر آن خط کشیده‌ایم، عیناً بیتی از بوستان سعدی است:

- سعادت به بخشش‌ایش داور است  
نه در چنگ و بازوی زورآور است  
(ص ۲۸۴)
- سلطان: مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند  
تو را چه شد که همه قلب دوستان شکنی  
(ص ۳۹۶)
- این بیت اساساً از سعدی است اما در دیوان سلطان احمد، ذیل دعای «وَلَهُ حَلْدُ اللَّهِ تَعَالَى خَلْفَتُهُ  
و سلطانه» به نام سلطان به ثبت آمده و البته مصححان دیوان سلطان نیز، تعلق این بیت به  
سعدی را در حاشیه دیوان تذکر داده‌اند.

- سلطان: «بی دوست زندگانی» تلخ است بیدلان را  
کاندوه صبر و دوری، چون نوش می‌گوارد  
(ص ۴۱۴)
- سعدی: ذوقی چنان ندارد «بی دوست زندگانی»  
دودم به سر برآمد زین آتش نهانی  
(ص ۵۸۶)

- سلطان:

- «مرا می‌پرس که چونی» دگر ز حالت من  
مگو مگو که حکایت پر است زنبیلیم  
(ص ۴۴۹)

سعدی:

- «مرا می‌پرس که چونی»، به هر صفت که تو خواهی  
مرا مگو که چه نامی، به هر لقب که تو خوانی  
(ص ۵۸۷)

- سلطان:

- به نامرادی من گمر مراد خواهی یافت  
«مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست»

مرا که بی تو نشینم چه جای یک ساعت  
نظر به روی تو دارم غلوی شوقم بین  
من از ملامت خوبان نمی‌کنم پرهیز  
چنان که می‌دانیم، همه مصراع‌های زوج قطعه بالا، متعلق به سعدی است، آنجا که در غزلی شورانگیزی فرماید:

اگر مراد تو ای دوست بی‌مرادی ماست  
نمی‌توانم بی او نشستم یک ساعت  
جمال در نظر و شوق همچنان باقی  
مرا به عشق تو اندیشه از ملامت نیست

«مرا د خویش دگر باره من نخواهم خواست»  
«چرا که از سر جان بر نمی‌توانم خاست»  
«گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست»  
«وگر کنند ملامت نه بر من تنهاست»  
(ص ۳۷۵)

- سلطان:

«ای دوست دست گیر» که از پا افتاده‌ام  
در بحر بی‌کران تو تنه‌ا فتاده‌ام  
(ص ۴۷۶)

سعدی:

افتاده تو شد دلم «ای دوست دست گیر»  
ضمناً عبارت «ای دوست دست گیر»، ردیف یکی از غزل‌های سعدی نیز هست که مطلع آن این است:

دل برگرفتی از برم ای دوست دست گیر  
کز دست می‌رود سرم ای دوست دست گیر  
(ص ۴۷۱)

- سلطان:

«سلسله موی» تو «حلقه دام بلا»  
غلغله عشق تو در دل هر ترک و تاز  
(ص ۴۹۱)

سعدی:

«سلسله موی» دوست «حلقه دام بلاست»  
هر که درین حلقه نیست، فارغ ازین ماجراست  
(ص ۳۷۷)

- سلطان:

«به» انجمنی «که درآیند شاهدان دو عالم»  
میو حبیب در آن انجمن که نیک نباشد  
(ص ۵۲۳)

سعدی:

نظر به سوی تو دارم، غلام روی تو باشم  
(ص ۵۰۸)

«به» مجمعی «که درآیند شاهدان دو عالم»

- سلطان:

«گنج خواهی در طلب رنجی» بکش  
(ص ۵۴۲)

گنج بی رنجت میسر کی شود

خرمنی میبایدت تخمی بکار  
(ص ۶۶۸)

سعدی: «گنج خواهی، در طلب رنجی» ببر

- سلطان:

«مراد دیده به راه» است و «گوش بر پیغام»  
«چگونه شب به سحر می برندو» صبح «به شام»  
(ص ۴۹۳)

از آن زمان که تـ رفتی و وعده ها کردی  
ز حال خسته دلانت بپرس کز غم عشقت

سعدی:

تو مسـ تریح و به افسوس می رود ایام  
«چگونه شب به سحر می برندو» روز «به شام»  
(ص ۴۹۳)

«مراد دیده به راه» و دو «گوش بر پیغام»  
شبی نپرسی و روزی که دوستدارانم

- سلطان:

«هرگز حسد نبرم بر منصبی و مالی»  
«آلا بر آن که دارد بـ دلبری و صالی»

جز بردو یار همـ دم در عمر خویش حقا  
گفتم حسد نبردم بر جاه و مال و منصب  
(ص ۵۴۹)

می دانیم که دو مصراعی که زیر آن خط کشیده شده، مطلع غزلی از سعدی است (ص ۵۷۹). این  
مطلب را مصححان دیوان سلطان نیز یادآوری کرده اند.

- سلطان:

«همه چشم میم تا» چه بنمایی  
(ص ۵۶۶)

«همه گوش میم تا چه فرمایی»

سعدی:

«همه گوش میم تا چه فرمایی»  
(ص ۵۴۸)

«همه چشم میم تا» برون آیی

- سلطان:

«چه کنم نمی توانم» دمکی به کام بودن به جهان جان ببرزد نفسی به جام بودن (ص ۵۸۲)

سعدی:

من اگر نظر حرام اســـــت بسی گناه دارم «چه کنم نمی توانم»<sup>۶</sup> که نظر نگاه دارم (ص ۵۰۳)

- سلطان:

«چشمیت گواهی می دهد» گویا که مستی «ای پسر» کج بار تو خوش می رود بالا و پستی ای پسر (ص ۶۰۱)

سعدی:

دوش «ای پسر» می خورده ای، «چشمیت گواهی می دهد»

باری حریفی جـــــو که او مســـــتور دارد راز را (ص ۳۶۳)

- سلطان:

بیش ازینم نبود جرأت خاطر به تو عرض آنچه من شرط بلاغ است به تو می گویم (ص ۶۰۳)

سعدی:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از ســـــخنم پند گیر و خواه ملال (ص ۶۷۳)

- سلطان:

احمد تو مشـــــو و منکر قلاشی و رندی «هر عیب که محبوب پسندید هنر شد» (همان)

سعدی:

گر خود همه عیبها بدین بنده درست هر عیب که سلطان بپسندد هنر است (ص ۲۵)

۶. تعبیر «چه کنم، نمی توانم» را پیش از سلطان احمد، «امیر خسرو دهلوی» نیز دو بار به کار داشته است: نکنم ز عشق توبه که سر گناه دارم «چه کنم، نمی توانم» دل خود نگاه دارم (دیوان امیر خسرو دهلوی، با مقدمه و اشراف [کذا!!] محمد روشن، انتشارات نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷، ص ۶۱۲). نیز:

به جفات دل نهادم بکن آنچه می توانی (همان، ص ۷۲۳). چاپی است بسیار مغلوط که از روی ناچاری بدان ارجاع دادم). ضمناً همین دو غزل امیر خسرو نیز تحت تأثیر شعر سعدی است.



- سلطان:

در مجالی «که تفاوت نکند لیل و نهار»  
(ص ۶۱۷)

ای مشرف ششده از روی تو نوروز و بهار

سعدی:

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار  
(ص ۶۶۲)

بامدادی «که تفاوت نکند لیل و نهار»

- سلطان:

یا نباید رفت به خان و پیرهن ازرق کنان  
(ص ۶۵۴)

یا مبرو با یار ازرق پیرهن

سعدی:

یا بکش بر خان و مان انگشست نیل  
یا بنساکن خانه ای درخورد پیل  
(ص ۱۷۰)

دوستی با پیلبانان یا مکن

سلطان:

منم که می کنم آری فدایش یعنی سرم  
(ص ۶۵۹)

«من آن نی آم که دل از مهر دوست بردارم»

سعدی:

و گرز کینه دشمن به جان رسد کارم  
(ص ۵۰۲)

«من آن نیم که دل از مهر دوست بردارم»

- سلطان:

وین خاطر ضعیف خیالی پرسست شد  
(ص ۶۹۰)

«دردا و حسرتا که» نگارم «ز دست» شد

سعدی:

دستم نمی رسد که بگیرم عنان دوست  
(ص ۳۹۷)

«دردا و حسرتا که» عنانم «ز دست» رفت

- سلطان:

دولت بخت من اسست طلعت پیروز تو  
(ص ۷۰۹)

«آب حیات من است» لعل شب افروز تو

سعدی:

گر دو جهان خرمیست، ما و غم روی دوست  
(ص ۳۹۸)

«آب حیات من است» خاک سرکوی دوست

- سلطان:

اگر مست باشی و گر هوشیار / کس از بدزبانی مردم نرست  
(ص ۷۶۸)

سعدی:

کس از دست جور زبانها نرست / اگر خودنمای است و گر حق پرست  
(ص ۳۱۵)

- سلطان:

چون شیخ که گفت از دل و جان / «پُروردهٔ نعمت قدیم»  
(ص ۸۳۰)

می بینیم که سلطان احمد در اینجا، تصریح نموده که مصراع دوم را از «شیخ» (سعدی) وام کرده است، آنجا که در «گلستان» می گوید:

من بندهٔ حضرت کریم / «پُروردهٔ نعمت قدیم»  
(ص ۸۷)

- سلطان:

الهی دورباد از موم «ویاران» / «که ما را دور کرد از دوستداران»  
(ص ۸۵۹)

سعدی:

فراق دوستانش باد «و یاران» / «که ما را دور کرد از دوستداران»  
(ص ۵۲۷)

- سلطان:

خلل پذیر بود انتظام هر حالی / ولی خلل نپذیرد محبتی که مراسست  
(ص ۹۴۴)

سعدی:

عنایتی که تو را بود اگر مبدل شد / خلل پذیر نباشد ازادتی که مراسست  
(ص ۳۷۵)

(ب) وزن، قافیه، ردیف:

حوزهٔ دیگری که سلطان احمد جلایر در منظومات خویش تحت تأثیر اشعار سعدی بوده، وزن، قافیه و ردیف است:

- سلطان:

مرا که با تو ز اول قرار و پیوند است / قسم به زلف تو جانا هزار پیوند است  
(ص ۳۲۳، ۶ بیت)

سعدی:

شب فراق که داند که تا سحر چند است مگر کسی که به زندان عشق در بند است  
(بیت ۱۲، ۳۸۲)

قافیه‌های مشترک: پیوند، سوگند، خرسند، آرزومند، مانند و برکنند[ه].

سلطان احمد در دو غزل دیگر نیز تحت تأثیر این غزل سعدی (شب فراق که داند ...) واقع شده است. یک جا عبارت «در بند است» را، که قافیه وردیف مصرع دوم مطلع سعدی است، به عنوان «ردیف» به کار داشته و قافیه شعر خویش را تغییر داده است:

دلم به سلسله زلف یار در بند است تنم به دام غم غمگسار در بند است  
(ص ۵۲۱)

در این غزل، بیتی هست که مقایسه آن با بیتی از غزل سعدی، نشان می‌دهد که سلطان احمد در سرودن این غزل نیز به غزل سعدی چشم داشته است. اکنون آن دو بیت را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم:

- سلطان:

نه من به دام تو تنها فتاده‌ام تنها (کذا) در این میانه چو احمد هزار در بند است  
سعدی:

زدست رفته نه تنها منم در این سودا چه دستها که ز دست تو بر خداوند است  
غزلی دیگر که سلطان احمد تحت تأثیر این غزل سعدی (شب فراق که داند ...) سروده، این است:  
بیا بیا که دلم با تو آرزومند است مگر که با تو دلم را قرار و پیوند است  
(ص ۷۸۸، ۵ب)

همه قافیه‌های این غزل سلطان، یعنی «آرزومند، پیوند، سوگند، برکنند[ه]، خداوند و افکنند[ه]»، در میان قوافی غزل سعدی دیده می‌شود. در این میان بیتی از سلطان احمد، به اندک اختلاف، با بیتی از سعدی یکسان است:

- سلطان:

«قسم به جان تو گفتن» ادب نمی‌دانم «به خاک پای تو کان هم عظیم سوگند است»  
سعدی:

«قسم به جان تو گفتن» طریق عزت نیست «به خاکپای تو و آن هم عظیم سوگند است»  
اکنون به بررسی شباهت میان وزن، قافیه وردیف دیگر غزل‌های این دو سلطان، سلطان احمد و سلطان سخن، می‌پردازیم:

سلطان:

صبح سعادت «است نظر بر جمال دوست»  
خرم شبی که جلوه نماید وصال دوست  
(ص ۳۳۲، ۶ب)

سعدی:

صبحی مبارک «است نظر بر جمال دوست»  
بر خوردن از درخت امید وصال دوست  
(ص ۳۹۵، ۷ب)

نیز:

گفتم مگر به خواب ببینم خیال دوست  
اینک علی الصبح «نظر بر جمال دوست»  
(ص ۳۹۶، ۵ب)

قافیه‌های مشترک با اولین غزل سعدی «جمال، وصال، خیال و کمال» است. قوافی مشترک با دومین غزل سعدی عبارتند از: جمال، اعتدال و خیال. نکته دیگر این که سلطان، مصراع نخست مطلع غزل خود را در جای دیگری از دیوانش نیز به صورت بیتی مفرد آورده است:

صبح سعادت است نظر بر جمال دوست  
روز مبارک است که شد اتصال دوست  
(ص ۳۹۰)

- سلطان:

دست چرانمی رسد هر چه بود فسانمش (کذا)  
غصه شکافت سینه را زین همه و ارهانمش  
(ص ۳۴۰، ۷ب)

سعدی:

دست به جان نمی رسد تا به تو بر برفشانمش  
یر که توان نهاد دل تاز تو واسه تانمش؟  
(ص ۴۷۸، ۱۰ب)

قافیه‌های مشترک: فسانمش (ظ: فشانمش)، و ارهانمش، دوانمش (سلطان: می دوانمش)،  
واستانمش، دانمش (سلطان: ندانمش)، و انشانمش و چکانمش (سعدی: می چکانمش).

- سلطان:

غمزه گر فتنه جادو که نظیرش عدم است  
غمزه زد در دل ساقی که بیا صبحدم است  
(ص ۳۴۷، ۷ب)

سعدی:

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند  
سروران بر درسه و دای تو خاک قدمند  
(ص ۴۴۷، ۱۴ب)

البته سلطان در اینجا، ردیف غزل را از «آند» به «است» تغییر داده، اما قوافی مشترک میان این دو

غزل عبارتند از: عدم (در غزل سلطان ۲ بار آمده) و قدم (در غزل سلطان ۲ بار آمده).

- سلطان:

جانا حدیث عشق دلم را فگار کرد و اندوه جان‌گداز تنم را نزار کرد  
(ص ۳۶۷، ۱۶ب)

سعدی:

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد  
(ص ۶۵۶، ۳۵ب)

قوافی مشترک: اختیار، شمار، گذار، وار (سلطان: خسته وار، سعدی: شاهوار)، قرار (سلطان: بی‌قرار)، هوشیار، انتظار، نوبهار، اعتبار، نثار و کار.

- سلطان:

شکر و سپاس و حمد و ستایش خدای را و آنچه بسی درود ابر مصطفای را  
(ص ۴۰۴، ۹ب)

سعدی:

شکرو سپاس و منت و عزت خدای را پی‌روردگار خلق و خداوند کبریا  
(ص ۶۴۷، ۸۷ب)

در اینجا، سلطان احمد قافیۀ مصراع نخست مطلع سعدی، یعنی حرف «را»، را به عنوان «ردیف» شعر خود انتخاب کرده و قافیه را نیز بر اساس واژه پیش از قافیۀ سعدی (خدای) برگزیده است. هرچند غزل ۹ بیتی سلطان احمد با قصیده بلند بالای سعدی در شمار ابیات، قابل مقایسه نیست، اما در این میان، قوافی مشترک عبارتند از: خدای، انبیا (ی) مصطفای (ی)، رهنما (ی)، وفای (ی)، صفا (ی) (سعدی: بی‌صفا)، هوا (ی) (با اختلاف در معنی) و گدا (ی).

- سلطان:

از خاک ماهرویگان گل می‌دمد بهاران ای چشم مردمی کن وز دیده باران  
(ص ۴۰۸، ۷ب)

سعدی:

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران کز سنگ گریه خیزد، روز وداع یاران  
(ص ۵۲۶، ۸ب)

قوافی مشترک: بهاران و باران.

- سلطان:

هرچند که در عالم معنی بدویدیم در گرد تک و پوی بتان می‌نرسیدیم  
(ص ۴۲۳، ۷ب)

سعدی:

المتَّه لَّهٗ که نمردیــــــــم و بدیدیم دیدار عزیزان و به خدمت برســــــــیدیم

(ص ۶۷۷، ۱۱ب)

قوافی مشترک: نرسیدیم (سعدی: برسیدیم)، دمیدیم، بدیدیم، بشنیدیم (سعدی: شنیدیم). سلطان احمد در این غزل هفت بیتى خویش، دو مصراع از غزل سعدی را عیناً تضمین کرده است؛ یکی مصراع «المتَّه لَّهٗ که نمردیم و بدیدیم» را که مطلع غزل سعدی است و دیگر این مصراع را: «بس فاتحه خواندیم و به اخلاص دمیدیم».

- سلطان:

بهــــــــاران در میان لالــــــــه زاران چه خوش باشد ســــــــحر با دوستداران

(ص ۵۰۶، ۷ب)

سعدی: فراق دوســــــــتانش باد و یاران که مــــــــارادور کرد از دوســــــــتداران

(ص ۵۲۷، ۹ب)

قوافی مشترک: دوستداران و یاران. البته جناب سلطان در این غزل، سه قافیه نادرست (شیرین دهان، بی نشانان و جانان) را نیز به کار برده اند که مصححان بدان اشارتی ننموده اند و ما نیز لابد باید بگوییم: هر عیب که سلطان بیسندد هنراست!

- سلطان:

می شــــــــکنی دل مرا زلف چو باز می کنی با تو نیاز می بــــــــرم این همه ناز می کنی

(ص ۵۰۹، ۷ب)

سعدی:

چشم رضا و مرحمت بر همه باز می کنی چون که به بخت ما رسد، این همه ناز می کنی

(ص ۵۹۰، ۷ب)

قافیه های مشترک: باز، [این همه] ناز، ایاز، نماز و [قصه] دراز.

- سلطان:

بــــــــاد صبح آمد صلايــــــــی می زند عاشــــــــقان را مرحبايــــــــی می زند

(ص ۵۱۲، ۵ب)

سعدی:

بلبــــــــلی بیدل نوایــــــــی می زند بادپیمایــــــــی هوایــــــــی می زند

(ص ۴۴۴، ۱۲ب)

قوافی مشترک: مرحبایی، نوایی، رایى، آشنایی و [هم ز] جایی.

- سلطان:

چو در دماغ من آن بوی زلف یار آید بی اختیار ز جان نعره‌های زار آید  
(ص ۵۱۳، ۷ب)

سعدی:

مرا چو آرزوی روی آن نگار آید چو بلبلم هوس ناله‌های زار آید  
(ص ۴۶۱، ۱۳ب)

همه قوافی غزل سلطان یعنی یار، زار، دیار، کنار، [به] بار، هوشیار، عارو [در] شمار، در میان قافیه‌های غزل سعدی دیده می‌شود.

- سلطان:

برخیز ساقیا که تکلف رها کنیم عیش گذشتنه را به مروّق قضا کنیم  
(ص ۵۱۸، ۹ب)

سعدی:

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم  
(ص ۷۳۷، ۱۲ب)

نیز:

برخیز تا طریق تکلف رها کنیم دگان معرفت بسه دو جو پر بها کنیم  
(ص ۷۳۸، ۵ب)

قوافی مشترک با نخستین غزل سعدی، «رها، قضا، چرا و دعا» ست و تنها قافیه مشترک با دومین غزل سعدی، «رها» ست.

- سلطان:

این نسیمی که خبر می‌دهد از یار قدیم راستی زنده شود از نفسش عظم رمیم  
(ص ۵۲۹، ۳ب)

سعدی:

ما دگر کس نگرفتیم به جای تو ندیم الله الله تو فراموش مکن عهد قدیم  
(ص ۵۱۹، ۱۱ب)

سه قافیه از غزل سلطان، یعنی «قدیم، عظم، رمیم و [وسمه] وسیم» با غزل سعدی مشترک است. سعدی غزلی دیگر نیز دارد که بر همین وزن و قافیه است و در قافیه‌های «قدیم و رمیم» با غزل سلطان اشتراک دارد. مطلع آن غزل این است:

خواب در روضهٔ رضوان نکند اهل نعیم  
(ص ۵۱۸)

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم

- سلطان:

نظر از منتظران بهر خــــدا باز مگیر  
(ص ۵۳۰، ۳ب)

ناظر روی توام چــــون که نداری تو نظیر

سعدی:

به کمند تو گرفتار و به دام تو اســــیر  
(ص ۴۷۲، ۱۱ب)

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر

قوافی مشترک: نظیر، [باز] مگیر و حقیر.

- سلطان:

میان خلق جهان آتشی دراندازی  
(ص ۵۳۳، ۲ب)

اگر تو روی نپوشی جهان براندازی

سعدی:

کنند در قدمت عاشقــــان سراندازی  
(ص ۵۷۲، ۹ب)

اگر کلالهٔ مشــــکین ز رخ براندازی

قوافی مشترک: براندازی و سرافرازی.

- سلطان:

گفتار تو خوشــــتر از نبات اســــت  
(همان، ۲ب)

دیدار تــــو مایهٔ حیات اســــت

سعدی:

صبر از تو خلاف ممکنات اســــت  
(ص ۳۷۹، ۱۱ب)

دیدار تو حلّ مشــــکلات اســــت

هرسه قافیةٔ غزل سلطان احمد، یعنی «حیات، نبات و [بی] ثبات»، در میان قوافی غزل سعدی دیده می‌شود.

- سلطان:

نظاره کن که تو یــــی همچون نور در بصرم  
(ص ۶۵۸، ۸ب)

زهی جمال تو منظر منظر نظرم

سعدی:

برفت در همه عالم به بیدلی خبرم  
(ص ۵۰۱، ۱۰ب)

نرفت تا تو برفتی خیالت از نظرم



نیز:

یک امشـــــبی که در آغوش شاهد شکرم  
گرم چو عود بر آتـــــش نهند غم نخورم  
(همان، ۱۱ب)

قوافی مشترک با نخستین غزل سعدی، «نظم، بصرم، سرم» و قافیه‌های مشترک با دومین  
غزل سعدی عبارت از «نظم و سحر» است.

– سلطان:

آن روح دلپذیر کـــــه روحش فدا رود  
یارب چنین رمیـــــده و بی ما کجا رود  
(ص ۶۷۲، ۷ب)

سعدی:

عیبی نباشـــــد از تو که بر ما جفا رود  
مجنون از آســـــتانه لیلی کجا رود  
(ص ۴۵۳، ۱۰ب)

قوافی مشترک: کجا، قضا، جفا، خطا و گدا.

– سلطان:

حســـــن تو مالک رقاب روی زمین است  
معتقد اهل عشـــــق جمله بر این است  
(ص ۶۸۸، ۵ب)

سعدی:

بخت جوان دارد آن که با توفیرین اســـــت  
پیر نگرود که در بهشـــــت برین است  
(ص ۳۹۲، ۱۰ب)

قوافی مشترک: [روی] زمین، نشین و مبین.

– سلطان:

جان چه ارزد که نثـــــار کف پای تو بود  
دل چه باشـــــد که معلق به هوای تو بود  
(ص ۷۰۵، ۸ب)

سعدی:

من چه در پای تـــــوریزم که خورای تو بود  
سر نه چیز است که شایسته پای تو بود  
(ص ۴۵۳، ۱۰ب)

قوافی مشترک: پا، [معلق به] هوا، [که] خورا، وفا و دوا.

– سلطان:

بلبل به چمن نعره زنان صبح دریده ست  
از زاله عرق بر رخ گل ســـــرخ چکیده ست  
(ص ۷۱۰، ۴ب)

سعدی:

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیدست      یا دیده و بعد از تو به رویی نگریدست  
(ص ۳۸۲، ۱۰ب)

نیز:

ای لعبت خندان لب لعلت که مزیدست؟      وی باغ لطافت به رویت که گزیدست؟  
(ص ۳۸۳، ۱۱ب)

قافیه‌های مشترک با نخستین غزل سعدی، «دریده، چکیده، چیده (سلطان: بچیده، سعدی: نچیده)، کشیده» و قوافی مشترک با دومین غزل سعدی، «دریده، چکیده و مکیده» است.

- سلطان:

ورزش عشق است که مایه دل وین است      شـیوه اهل تمیز تخت نشین است  
(ص ۷۶۰، ۵ب)

سعدی: بخت جوان دارد آن که با توقیرین است      پیرنگردد که در بهشت برین است (ص ۳۹۲، ۱۰ب)  
قوافی مشترک: [دل و] دین، نشین (سلطان: تخت نشین، سعدی: گوشه نشین)، نگین و دین.

- سلطان:

تـو را از مردن من غم نباشد      مـرا پیش تو مردن هم نباشد  
(ص ۷۷۷، ۷ب)

سعدی:

تـو را نادیدن ما غم نباشد      کـه در خیلت به از ما کم نباشد  
(ص ۴۳۲، ۱۱ب)

قوافی مشترک: غم، هم، عالم، آدم، محکم، خرم، مرهم و محرم.

- سلطان:

آن سـرو گلعدار که رضوان غلام اوست      سیم و زرش کوفه ز انعام عام اوست  
(ص ۷۸۰، ۹ب)

سعدی:

خورشید زیر سایه زلف چوشام اوست      طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست  
(ص ۳۹۴، ۷ب)

قوافی مشترک: غلام، قیام و دام.

- سلطان:

دل زدستـم برد ناگه دلبری      مهوشی کافر دلی خوش منظری

مهر در جان<sup>۷</sup>، مهر در انگشتری  
احمدا «شیرینی از حد می‌بری»  
(ص ۸۰۴، ۱۰ب)

یا ملوک، یا دفتی صورتگری؟  
نقش بر دل، نام بر انگشتری  
بس که تو «شیرینی از حد می‌بری»  
(ص ۵۶۳، ۱۰ب)

دیگر قوافی مشترک: خوش منظری، صورتگری و می‌پروری.

- سلطان:

عهد خود را بی‌وفایی می‌کند  
با رقیبان آشنایی می‌کند  
(ص ۸۰۶، ۷ب)

بی‌گناه از من جدایی می‌کند  
با غریبان آشنایی می‌کند  
(ص ۴۴۷، ۹ب)

دیگر قافیه مشترک میان این دو غزل، «نمایی» (سلطان: قدرت‌نمایی، سعدی: گندم‌نمایی) است.

- سلطان:

دور بادا ز تو خطا و خلل  
ای لب «سلسبیل و جوی عسل»  
«چه دعا گویم ای» نگار «اجل»  
«انّ خیر الکلام قـلّ ودل»  
(ص ۸۰۸، ۱۱ب)

که امیر بزرگوار اجل...  
چشمه «سلسبیل و جوی عسل»  
«چه دعا گویم ای» امیر «اجل»

ظاهر و باطن به عشق آراستیم  
همچو «سعدی» در بیان لطف شعر

سعدی:

سرو بستانی تو یامه یا پری؟  
جان و خاطر با تو دارم روز و شب  
سعدی از گرمی بخواهد سوختن

یار باز از ما جدایی می‌کند  
شدم ز ما بیگانه بی‌جرم و خطا

سعدی:

یار با ما بی‌وفایی می‌کند  
می‌کند با خویش خود بیگانگی

ای وجود تو صنع «عزّ و جل»  
روی تو محض جنّه المأواست  
هر چه گویم زوصف بیرونی  
احمدا درد سر مده به نگار

سعدی:

شکر و فضل خدای «عزّ و جل»  
جای دیگر نعیم بارخدای  
همه کامی و دولت‌ی داری

سعدیاقصه ختم کن به دعا «إِنَّ خَيْرَ الْكَلَامِ قَوْلٌ وَ دَلٌّ»  
(۶۷۰، ۲۰ب)

مقایسه این دو شعر نشان می‌دهد که هر ۱۲ قافیه غزل سلطان احمد در میان این قصیده بیست بیت سعدی دیده می‌شود. به جز آنچه در ابیات بالا ذکر کردیم، باقی قوافی مشترک میان این دو شعر عبارتند از: خلل، [جنگ و] جدل، [ز] و [حل]، جبل، [این] مشعل، محل، زحل و مستقبل.

- سلطان:

مسلمانان مرا پا در وحیل است تم در آتش روی جمیل است  
(ص ۸۰۹، ۷ب)

سعدی:

شراب از دست خوبان سلسبیل است وگر خود خون می‌خوران سبیل است  
(ص ۳۸۷، ۱۲ب)

قوافی مشترک: جمیل، بی‌بدیل، رحیل، بخیل، کحیل، سبیل و [قال و] قیل. در این جا باید دو نکته را یادآوری کنیم. نخست این که مقایسه مقطع این دو غزل، نشانه آشکاری است بر این که سلطان در سرودن این غزل نیز، شعر سعدی را پیش چشم داشته است. سعدی می‌گوید:

سخن بیرون مگوی از عشق، سعدی! سخن، عشق است و دیگر قال و قیل است  
و سلطان احمد گفته است:

بجز عشق و حدیث عشق، احمد! مگو چیزی که باقی قال و قیل است  
(ص ۸۱۰)

نکته دیگر این که در میان هشت قافیه این غزل سلطان احمد، دو واژه هست که ظاهراً نادریست و بی‌معنی است. قافیه نخست را در مطلع غزل سلطان دیدیم؛ آنجا که گفته: «مسلمانان مرا پا در وَحیل است». «وَحیل» را در فرهنگ‌ها نیافتیم. اگر مقصود حضرت سلطان، واژه «وَحَل»، به معنای «گِل و لای» باشد، این، از جمله موارد پرشماری است که وی قافیه را باخته است. چنان که گفتیم، در همین غزل، یک مورد دیگر نیز از همین دست هست و آن، واژه «کحیل» در این بیت است:

خوشا چشمی که بر روی تو افتاد چه حاجت دیگر او را با کحیل است؟  
(همان)

واژه «کحیل» در لغت‌نامه دهخدا بدین معانی آمده: «سرمه‌دار، چشم با سرمه، چشم سرمه کشیده، مکحول، بسرمه کرده، چشم سرمه‌گون، کسی که سرمه‌ای به چشم خود کشیده باشد». اگر مقصود جناب سلطان این بوده باشد که چشمی که روی تورا ببیند، روشن و پر نور خواهد شد و دیگر نیازی به «سرمه» نخواهد داشت، هیچ یک از این معانی در این بیت، جایی ندارد.

- سلطان:

تا توانی ای صبا جز کوی او مسکن مکن  
چون توانستی از آنجا عزم بربستن مکن  
(ص ۸۱۶، ۷ب)

سعدی:

چشم اگر با دوست داری گوش با دشمن مکن  
تیرباران قضا را جز رضا جوشن مکن  
(ص ۵۳۲، ۹ب)

قوافی مشترک: [عیب] من، روشن، پیرامن و دشمن.

- سلطان:

چون بیه یادت سخن کنم آغاز  
مرغ جانم ز تن کنم پرواز  
(ص ۸۱۸، ۵ب)

سعدی:

ای بیه خلق از جهانیان ممتاز  
چشم خلقی به روی خوب تو باز  
(ص ۴۷۲، ۱۰ب)

نیز:

منتقل ب درون جامه ناز  
چه خبر دارد از شبان دراز؟  
(ص ۴۷۳، ۱۳ب)

یگانه قافیۀ مشترک با نخستین غزل سعدی، «پرواز» و تنها قافیۀ مشترک با غزل دوم، «آغاز» است.

- سلطان:

تویی شاهم تویی ماهم تویی خورشید و پروینم  
چه شد ای باغبان آخر به باغم ره بده بالله  
منم احمد چو فرهادی مثل یارم چو شیرینی  
هزاران جان فرهادی فدای جان شیرینم  
(ص ۸۲۲، ۷ب)

سعدی:

زدستم بر نمی خیزد که یک دم بی تو بنشینم  
رقیب انگشت می خاید که سعدی چشم برهم نه  
من اول روز دانستم که با شیرین در افتادم  
بجز رویت نمی خواهم که روی هیچ کس بینم  
مترس ای باغبان از گل که می بینم نمی چینم  
که چون فرهاد باید دستت دست از جان شیرینم  
(ص ۵۱۶، ۹ب)

بجز آنچه نشان دادیم، دیگر قوافی مشترک میان این دو غزل، «[که یک دم بی تو] بنشینم، [به]

بالینم و دینم» است.

- سلطان:

ای دوست دواى درد ما کن  
تا چنبد خلاف و عده جویی

ویین حاجت ما به جان رواکن  
ناگه «به غلط یکی وفاکن»  
(ص ۸۳۱، ۹ب)

سعدی:

آخر نگی به سوی ما کن  
بس یار خلاف عهد کردی

دردی به ارادتى دوا کن  
آخر «به غلط یکی وفاکن»  
(ص ۵۳۲، ۱۰ب)

دیگر قوافی مشترک: آشنا، قضا، رها و دعا.

- سلطان:

گر ببینم «قرار دیدن نیست»  
گر سرم می رود برو که مرا  
جز حدیثش مگو کسه گوش دلم  
عاشقی مشکل است نزد خرد  
گفتم ای جان گل است رویت گفت  
احمد بن [ا]ویس بنده تو است

ور نبینم خود آرمیدن نیست  
هوس دوستی بریدن نیست  
«طاقت» این سخن «شنیدن» نیست  
عاشقی «پیرهن دریدن» نیست  
آری این گل «برای چیدن» نیست  
بنده را هیچ پروریدن نیست  
(ص ۸۳۲، ۶ب)

سعدی:

روز و سلم «قرار دیدن نیست»  
طاقتِ سر بریدنم باشد  
مطرب از دست من به جان آمد  
دست بیچاره چون به جان نرسد  
گفت:

شعب هجرانم آرمیدن نیست  
وز حبیبم سر بریدن نیست  
که مرا «طاقت شنیدن» نیست  
چاره جز «پیرهن دریدن» نیست

سعدی خیال خیره مبد  
با خداوندگاری افتادم

سیب سیمین «برای چیدن» نیست  
کش سر بنده پروریدن نیست  
(ص ۴۰۵، ۹ب)

مقایسه این دو غزل نیز معلوم کرد که سلطان احمد برای سرودن این غزل خود نیز، شعر سعدی را دقیقاً پیش چشم داشته است.

- سلطان:

ای جمالست آفتاب نورتاب یوسف عهدی و یوسف در رکاب  
(همان، ۷)

سعدی:

ماهرویا روی خوب از من متاب بی خطاکشستن چه می بینی صواب؟  
(ص ۳۶۹، ۱۱)

قوافی مشترک: آفتاب، نقاب، تاب (سلطان: پیچ و تاب، سعدی: متاب) و صواب.

- سلطان:

چرا نظر به غریبان خود نیندازی چنان نه ای که به امثال ما نپردازی  
(ص ۸۴، ۸)

سعدی (۱):

اگر کلاله مشکین ز رخ براندازی کنند در قدمت عاشقان سراندازی  
(ص ۵۷۲، ۹)

سعدی (۲):

امیدوارم اگر صد ره هم بیندازی که بار دیگرم از روی لطف بنوازی  
(همان، ۱۱)

سعدی (۳):

تو خود به صحبت امثال ما نپردازی نظر به حال پریشان ما نیندازی  
(ص ۵۷۳، ۱۲)

قوافی مشترک با غزل نخست، «نیندازی، نپردازی و [همی کند] بازی» است. قافیه های مشترک با غزل دوم، «نیندازی (سعدی: بیندازی)، [می کند] (سعدی: همی کند) [بازی، می نازی] (سعدی: در نازی)، بنوازی، سازی (سلطان: دمسازی، سعدی: درسازی) و غازی» و قوافی مشترک با غزل سوم، «نیندازی، نپردازی، [می کند] بازی، می نازی (سعدی: صاحب نازی)، بنوازی، دمسازی (سعدی: نمی سازی)، بلند پروازی و غازی» است.

- سلطان:

ز جعد زلف سیاهش غزال چشم سیاه بر اوج کوه برآورده شاخها رنگ است  
چو راه مسکنت از روی فقر می پویم میان ما و تکبر «هزار فرسنگ است»  
(ص ۸۶۳، ۵)

سعدی:

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است      ز عشق تا به صبوری «هزار فرسنگ است»  
(ص ۳۸۶، ۸ب)

قافیه‌های مشترک میان این «قطعه» سلطان و غزل سعدی، «رنگ (سعدی: خودرنگ)، جنگ و تنگ» است.

- سلطان:

چنان به دام ســـــر زلف دوست دربندم      که اختیار ندارم که دل در او بندم (ص ۹۰۹، ۷ب)  
سعدی: شکست عهد موّدت نگار دلبندم      برید مهر و وفا یار ســـــت پیوندم  
(ص ۴۹۸، ۹ب)

قوافی مشترک: [در] بندم، پیوندم و نپسندم.

- سلطان:

دلا در حـــــرت روز وصالـــــی      که گـــــردد با حبیـــــبـــــت اتّصالی  
(ص ۹۲۵، ۹ب)

سعدی:

تَرْحَمَ ذَلَّتِي يَا ذَا الْمَعَالِي      وَ وَاِصْلَنْتِي اِذَا شَوْشَتْ حَالِي  
(ص ۵۷۸، ۲۷ب)

قوافی مشترک: وصالی، بنالی (دیوان سلطان: به نالی)، خالی، خیالی، جمالی و لالی. ضمناً سلطان احمد در این غزل خویش، کلّ مصرع «سَل الشَّهْرَانِ عَنْ طَوْلِ اللَّيَالِي» را نیز از سعدی تضمین نموده و این نکته را مصححان دیوان سلطان در حاشیه، یادآوری کرده‌اند.

## پایان سخن

در این مقاله، تاجایی که توانستیم، موارد اثرپذیری سلطان احمد جلایر از سعدی را نشان دادیم. البته ممکن است برخی موارد نیز از نظر ما دور مانده باشد که امید است پژوهندگان دیگر بدان بپردازند. چنان که در مقدمه مقاله نیز گفتیم، اثرپذیری سلطان احمد از سعدی، در دو حوزه «کلمات و ترکیبات» و «وزن، قافیه و ردیف» دیده می‌شود و در حوزه «معانی و مضامین»، نشانی از اثرپذیری او از سعدی نیست، زیرا منظومات سلطان احمد اغلب صورت‌گرایانه است و چنان که از ابیات مذکور در همین مقاله نیز پیداست، نظم وی، قطع نظر از قلمرو معنا، حتی در حوزه لفظ هم انباشته از معایب گونه‌گون است. با این همه، یافته شدن دیوان مفصل سلطان احمد جلایر، به عنوان حلقه‌ای از زنجیره شعر فارسی، حائز اهمیت بوده است و سعی که مصححان در تصحیح این دیوان نموده‌اند، مشکور است.